

رساله ناوره

بسم الله الرحمن الرحيم

اگرچه سرنامها نام است
 بهر اصل چنان پیدا تویی
 از احوال آنکه آنچه ایدرس
 بگویند نسخه بردارم
 در وقت حقیقت حال
 خدا این نسخه و دوسه

نیعم و دو عالم زین است
 کشایند هر معنای که
 بهر دو سر او گز نام تو پس
 ز یک بیت چندین عمل ساختم
 پسندیده خود کن اعمال من
 ز رحمت به بخشای که کعبه

قد از ادای شرف ناموده میشود که مطلع بصفت تعبیر گفته شده بود متضمن قوم عد
 شهوه مشتمل بر اسامی چون از ذات شریف و عنصر لطیف آن شاه بیت
 صیده شهراری و آن مطلع و بیاجبه کامگاری که مجمع آثار عدل جامع طوا
 ضل است نام نجسته فرجامش خورشید و آرز مطلع این معاطلوع و نمای
 به اشد خان در عدالت بی نظیرش اهل دل و نسته اندول در رسم تاجداران
 اقبیت یک بسته اند قبول اثر یافته بود و پیدا که اثر قبول با بد و منته الا جابه و توفیق
 ریت معاکاری که نامش معابو و بر اسمش و لالت با یا بود تقسیم اعمال بدانکه اعمال

در وقت حقیقت حال
 خدا این نسخه و دوسه
 از احوال آنکه آنچه ایدرس
 بگویند نسخه بردارم
 در وقت حقیقت حال
 خدا این نسخه و دوسه

و تالیف التمثالی که بود امی که اصل است پوسته شد بان جای حاصله آن
 عبارت از آب سرکش بای می نوشته شده بوسیله تخصیص و انتقاد و اسقاط
 و اسلوب حرفی و از عبارت نمی نیافت آری می مسمی خواسته شده بوسیله تخصیص
 و انتقاد و اسقاط و تمامی این هم به عمل است تخصیص تحلیل تشبیه حساب
 تلمیح تراوف و تالیف اسقاط همانا از عبارت از ان ماه نمی الف مسمی
 خواسته بوسیله تراوف و تلمیح و تشبیه و انتقاد و از عبارت از آب سرکش بای می
 خواسته شده بوسیله تخصیص و انتقاد و اسقاط و از عبارت نمی نیافت آب لام
 مسمی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل که مقصود بالتمثیل است و ترکیب
 و تراوف و تلمیح و انتقاد و تبدیل و اسلوب همی و تمامی این هم بیازده عمل
 تراوف و تلمیح و تشبیه و انتقاد و تخصیص و اسقاط و تحلیل و ترکیب و تبدیل و حساب
 و تالیف تا آنکه از عبارت از ان ماه نمی الف مسمی خواسته شده چنانکه در هم
 ابل تعین یافت از عبارت از آب سرکش می مسمی خواسته شده بوسیله تراوف
 و انتقاد و اسقاط و اسلوب حرفی و از عبارت نمی نیافت اب لام می خواسته شده
 چنانکه در اسم ابل مذکور شد و تمامی این اسم بیازده عمل است تخصیص
 تراوف و تلمیح و تشبیه و انتقاد و اسقاط حساب تحلیل ترکیب تبدیل تالیف ترکیب
 عبارت از آنکه در لفظ یا بیشتر که معنی شعری مفرد نبوده باشد باعتبار
 معانی مفرد دارند بشرط آنکه مراد از معنی باشد نه لفظ چنانکه در اسم الشمس
 و امین است کشت امید حاصل از ان ماه بر عتاب و نمی از آب سرکش
 نمی نیافت آب و پوشیده ماند که از عبارت نمی از آب سرکش الف مسمی خواسته شده

عبارت از آب سرکش بای می نوشته شده بوسیله تخصیص و انتقاد و اسقاط و اسلوب حرفی و از عبارت نمی نیافت آری می مسمی خواسته شده بوسیله تخصیص و انتقاد و اسقاط و تمامی این هم به عمل است تخصیص تحلیل تشبیه حساب تلمیح تراوف و تالیف اسقاط همانا از عبارت از ان ماه نمی الف مسمی خواسته بوسیله تراوف و تلمیح و تشبیه و انتقاد و از عبارت از آب سرکش بای می خواسته شده بوسیله تخصیص و انتقاد و اسقاط و از عبارت نمی نیافت آب لام مسمی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل که مقصود بالتمثیل است و ترکیب و تراوف و تلمیح و انتقاد و تبدیل و اسلوب همی و تمامی این هم بیازده عمل تراوف و تلمیح و تشبیه و انتقاد و تخصیص و اسقاط و تحلیل و ترکیب و تبدیل و حساب و تالیف تا آنکه از عبارت از ان ماه نمی الف مسمی خواسته شده چنانکه در هم ابل تعین یافت از عبارت از آب سرکش می مسمی خواسته شده بوسیله تراوف و انتقاد و اسقاط و اسلوب حرفی و از عبارت نمی نیافت اب لام می خواسته شده چنانکه در اسم ابل مذکور شد و تمامی این اسم بیازده عمل است تخصیص تراوف و تلمیح و تشبیه و انتقاد و اسقاط حساب تحلیل ترکیب تبدیل تالیف ترکیب عبارت از آنکه در لفظ یا بیشتر که معنی شعری مفرد نبوده باشد باعتبار معانی مفرد دارند بشرط آنکه مراد از معنی باشد نه لفظ چنانکه در اسم الشمس و امین است کشت امید حاصل از ان ماه بر عتاب و نمی از آب سرکش نمی نیافت آب و پوشیده ماند که از عبارت نمی از آب سرکش الف مسمی خواسته شده

بوسیله تغذیه هر کلمه مقصوداً بالتمثیل است و انتقاد و تسمیه استقاط و از عبارات نیمی نیافت
لفظ مسمی خواسته شده بوسیله تفسیر و تحلیل و ترکیب و تراوت و تلمیح تبدیل
و تمامی این اسم بدو عمل است تفسیر و تراوت و تلمیح تسمیه انتقاد استقاط ترکیب تحلیلی
تبدیل تالیف ثانیا نیمی از عبارات از آب سرکش الت مسمی خواسته شده چنانکه
در اسم اول از عبارات نیافت آب لفظان خواسته شده بوسیله تفسیر که
مقصوداً بالتمثیل است و تحلیل و تراوت و تالیف و تمامی این اسم بهفت عمل
است تفسیر انتقاد و تسمیه استقاط و تحلیلی و تراوت و تالیف تسمیه و قسم
قسم اول عبارت است از ذکر کردن اسم حرفی و اراده مسامی آن چنانکه در اسم
شام کشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب نیمی از آب سرکش نیمی
نیافت آب به پوشیده ماند که از عبارات کشت امید عاصمی مسمی خواسته شده
بوسیله تفسیر و تحلیلی و قسم اول تسمیه مقصوداً بالتمثیل است از عبارات صل
از آن ماه نیمی مسمی خواسته شده بوسیله اسلوب انحصاری و انتقاد و تالیف
و اتصالی که نموداری کلیه صل است پیوسته شده سینه کاری حاصله و از عبارات
از آب سرکش الت مسمی خواسته شده بوسیله تراوت و انتقاد و استقاط و از عبارات
نیمی نیافت آب میسم خواسته شده همین است عمل و تمامی این اسم بهشت
عمل است تفسیر تحلیلی و تسمیه و حساب انتقاد و تالیف و تراوت و انتفات
قسم دوم اشاره است به اسمی اراده اسم او چنانکه در اسم اسلام و سلام
کشت امید حاصل از آن ماه پر عتاب نیمی از آب سرکش نیمی نیافت آب
پوشیده ماند که از عبارات حاصل از آن ماه الت مسمی خواسته شده بوسیله

از عبارت نیمی نیافت آب
بوسیله تفسیر و تحلیلی
و تمامی این اسم بدو عمل است
تفسیر و تراوت و تالیف و تمامی
این اسم بهفت عمل است
تفسیر انتقاد و تسمیه استقاط
و تحلیلی و تراوت و تالیف
تسمیه و قسم
قسم اول عبارت است از ذکر کردن
اسم حرفی و اراده مسامی آن
چنانکه در اسم
شام کشت امید حاصل از آن
ماه پر عتاب نیمی از آب
سرکش نیمی نیافت آب
به پوشیده ماند که از
عبارات کشت امید عاصمی
مسمی خواسته شده بوسیله
تفسیر و تحلیلی و قسم اول
تسمیه مقصوداً بالتمثیل است
از عبارات صل
از آن ماه نیمی مسمی
خواسته شده بوسیله اسلوب
انحصاری و انتقاد و تالیف
و اتصالی که نموداری کلیه
صل است پیوسته شده سینه
کاری حاصله و از عبارات
از آب سرکش الت مسمی
خواسته شده بوسیله تراوت
و انتقاد و استقاط و از
عبارات نیمی نیافت آب
میسم خواسته شده همین
است عمل و تمامی این
اسم بهشت عمل است
تفسیر تحلیلی و تسمیه و
حساب انتقاد و تالیف و
تراوت و انتفات
قسم دوم اشاره است به
اسمی اراده اسم او چنانکه
در اسم اسلام و سلام
کشت امید حاصل از آن
ماه پر عتاب نیمی از آب
سرکش نیمی نیافت آب
پوشیده ماند که از
عبارات حاصل از آن ماه
الت مسمی خواسته شده
بوسیله

تخصیص و تحلیل و از عبارت نمی از آب سرکش مبین مسمی خواسته شده بوسیله
 اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط و از عبارت نمی نیافت آب لایم لفظ خواسته
 شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب و تراوت و تلمیح و انتقاد و تبدیل و اسلوب
 مسمی و قسم ثانی تسمیه مقصود بالتمثیل است تمامی هر یک ازین دو هم بیازوه
 عمل است تخصیص تحلیل حساب انتقاد اسقاط ترکیب تراوت و تلمیح تبدیل
 تسمیه تالیف تلمیح عبارت است از تعیین کردن حرفی یا بیشتر که در محل مشهور
 مسطور باشد یا مذکور چنانکه در اسم همین و موسی و عیسی است کشت
 امید حاصل از آن باه پر عتاب و نیمی آب سرکش و نیمی نیافت آب
 پوشیده مانند که از عبارت از آن باه نیمی مسمی خواسته شده بوسیله اسلوب
 انحصاری و تلمیح که مقصود بالتمثیل است و تراوت و انتقاد و از عبارت از آب
 سرکش مسمی خواسته شده بوسیله اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط و از
 عبارت نمی نیافت آب لفظ من خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل
 و تراوت و انتقاد و تبدیل و تمامی این اسم بینه عمل است حساب تلمیح تراوت
 انتقاد اسقاط تخصیص تحلیل تبدیل تالیف و ثانیا از عبارت حاصل از آن باه
 نیم مسمی خواسته شده بوسیله تحلیل و اسلوب حرفی و از عبارت نمی از آب
 سرکش و مسمی خواسته شده بوسیله انتقاد و اسلوب حرفی و اسقاط
 و از عبارت نمی نیافت آب لفظ سی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل
 و ترکیب تراوت و تلمیح که مقصود بالتمثیل است انتقاد و تبدیل و تمامی
 این اسم بده عمل است تخصیص تحلیل حساب انتقاد اسقاط ترکیب تراوت

تخصیص و تحلیل و از عبارت نمی از آب سرکش مبین مسمی خواسته شده بوسیله
 اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط و از عبارت نمی نیافت آب لایم لفظ خواسته
 شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب و تراوت و تلمیح و انتقاد و تبدیل و اسلوب
 مسمی و قسم ثانی تسمیه مقصود بالتمثیل است تمامی هر یک ازین دو هم بیازوه
 عمل است تخصیص تحلیل حساب انتقاد اسقاط ترکیب تراوت و تلمیح تبدیل
 تسمیه تالیف تلمیح عبارت است از تعیین کردن حرفی یا بیشتر که در محل مشهور
 مسطور باشد یا مذکور چنانکه در اسم همین و موسی و عیسی است کشت
 امید حاصل از آن باه پر عتاب و نیمی آب سرکش و نیمی نیافت آب
 پوشیده مانند که از عبارت از آن باه نیمی مسمی خواسته شده بوسیله اسلوب
 انحصاری و تلمیح که مقصود بالتمثیل است و تراوت و انتقاد و از عبارت از آب
 سرکش مسمی خواسته شده بوسیله اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط و از
 عبارت نمی نیافت آب لفظ من خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل
 و تراوت و انتقاد و تبدیل و تمامی این اسم بینه عمل است حساب تلمیح تراوت
 انتقاد اسقاط تخصیص تحلیل تبدیل تالیف و ثانیا از عبارت حاصل از آن باه
 نیم مسمی خواسته شده بوسیله تحلیل و اسلوب حرفی و از عبارت نمی از آب
 سرکش و مسمی خواسته شده بوسیله انتقاد و اسلوب حرفی و اسقاط
 و از عبارت نمی نیافت آب لفظ سی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل
 و ترکیب تراوت و تلمیح که مقصود بالتمثیل است انتقاد و تبدیل و تمامی
 این اسم بده عمل است تخصیص تحلیل حساب انتقاد اسقاط ترکیب تراوت

نیمی آب سرکش و نیمی نیافت آب به پوشیده نماید که از عبارت حاصل از ان زبان
 را می خواسته است به وسیله تراون و تلمیح و از عبارت نیمی آب سرکش الف می خواسته
 شده به وسیله تنزیص انتقاد و تسمیه اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب لفظ
 می خواسته شده به وسیله تنزیص و تحلیل و ترکیب و تراون و اشتراک
 مقصود با تمثیل است و منتاد و تبدیل و تمامی این اسم بیازده عمل است
 تنزیص تراون تلمیح انتقاد و تسمیه اسقاط تحلیل ترکیب اشتراک تبدیل تالیف
 کنایه برود و قسم است قسم اول ایراد لفظی است و اراده لفظی دیگر بواسطه
 مفهومی که موضوع لفظ امر او باشد و لفظ مذکور را برای آن وضع نکرده باشد
 و قسم دوم ذکر لفظی است و اراده لفظی دیگر می و سیله معنی نه اینکه دلالت
 اول بر ثانی بطریق تسمیه و تلمیح باشد اما قسم اول چنانکه در اسم سیف
 و سید کشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب و نیمی آب سرکش
 نیمی نیافت آب به پوشیده نماید که از عبارت حاصل از ان ماه می خواسته
 شده به وسیله اسلوب انحصاری و از عبارت نیمی از آب سرکش لفظ
 خواسته شده بواسطه تنزیص انتقاد و تسمیه اسقاط و از عبارت نیمی نیافت
 آب اسقاط لام کرده شده از لفظ الف به وسیله انتقاد و کنایه که مقصود
 با تمثیل است تمامی این اسم بهفت عمل است تنزیص حساب انتقاد
 تسمیه کنایه اسقاط تالیف ثانیا از عبارت ماه لفظی خواسته شده
 همان طریق و از عبارت نیمی از آب سرکش لفظ و خواسته شده به وسیله
 تنزیص و انتقاد و اسلوب حرفی و از عبارت نیمی نیافت آب

نیمی آب سرکش و نیمی نیافت آب به پوشیده نماید که از عبارت حاصل از ان زبان را می خواسته است به وسیله تراون و تلمیح و از عبارت نیمی آب سرکش الف می خواسته شده به وسیله تنزیص انتقاد و تسمیه اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب لفظ می خواسته شده به وسیله تنزیص و تحلیل و ترکیب و تراون و اشتراک مقصود با تمثیل است و منتاد و تبدیل و تمامی این اسم بیازده عمل است تنزیص تراون تلمیح انتقاد و تسمیه اسقاط تحلیل ترکیب اشتراک تبدیل تالیف کنایه برود و قسم است قسم اول ایراد لفظی است و اراده لفظی دیگر بواسطه مفهومی که موضوع لفظ امر او باشد و لفظ مذکور را برای آن وضع نکرده باشد و قسم دوم ذکر لفظی است و اراده لفظی دیگر می و سیله معنی نه اینکه دلالت اول بر ثانی بطریق تسمیه و تلمیح باشد اما قسم اول چنانکه در اسم سیف و سید کشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب و نیمی آب سرکش نیمی نیافت آب به پوشیده نماید که از عبارت حاصل از ان ماه می خواسته شده به وسیله اسلوب انحصاری و از عبارت نیمی از آب سرکش لفظ خواسته شده بواسطه تنزیص انتقاد و تسمیه اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب اسقاط لام کرده شده از لفظ الف به وسیله انتقاد و کنایه که مقصود با تمثیل است تمامی این اسم بهفت عمل است تنزیص حساب انتقاد تسمیه کنایه اسقاط تالیف ثانیا از عبارت ماه لفظی خواسته شده همان طریق و از عبارت نیمی از آب سرکش لفظ و خواسته شده به وسیله تنزیص و انتقاد و اسلوب حرفی و از عبارت نیمی نیافت آب

نیمی آب سرکش و نیمی نیافت آب به پوشیده نماید که از عبارت حاصل از ان زبان را می خواسته است به وسیله تراون و تلمیح و از عبارت نیمی آب سرکش الف می خواسته شده به وسیله تنزیص انتقاد و تسمیه اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب لفظ می خواسته شده به وسیله تنزیص و تحلیل و ترکیب و تراون و اشتراک مقصود با تمثیل است و منتاد و تبدیل و تمامی این اسم بیازده عمل است تنزیص تراون تلمیح انتقاد و تسمیه اسقاط تحلیل ترکیب اشتراک تبدیل تالیف کنایه برود و قسم است قسم اول ایراد لفظی است و اراده لفظی دیگر بواسطه مفهومی که موضوع لفظ امر او باشد و لفظ مذکور را برای آن وضع نکرده باشد و قسم دوم ذکر لفظی است و اراده لفظی دیگر می و سیله معنی نه اینکه دلالت اول بر ثانی بطریق تسمیه و تلمیح باشد اما قسم اول چنانکه در اسم سیف و سید کشت امید حاصل از ان ماه پر عتاب و نیمی آب سرکش نیمی نیافت آب به پوشیده نماید که از عبارت حاصل از ان ماه می خواسته شده به وسیله اسلوب انحصاری و از عبارت نیمی از آب سرکش لفظ خواسته شده بواسطه تنزیص انتقاد و تسمیه اسقاط و از عبارت نیمی نیافت آب اسقاط لام کرده شده از لفظ الف به وسیله انتقاد و کنایه که مقصود با تمثیل است تمامی این اسم بهفت عمل است تنزیص حساب انتقاد تسمیه کنایه اسقاط تالیف ثانیا از عبارت ماه لفظی خواسته شده همان طریق و از عبارت نیمی از آب سرکش لفظ و خواسته شده به وسیله تنزیص و انتقاد و اسلوب حرفی و از عبارت نیمی نیافت آب

حاصل از آن ماه پرتاب پنجمی آب سرکش و نیز نیافت آب به پوشیده نماید که از عبارت
از آن ماه پنجمی لفظ او خواسته شده بوسیله اسلوب انحصاری و انتقاد و تشبیه و تراوت
و از عبارت از آب سرکش لفظ او خواسته شده بوسیله تخصیص و انتقاد و اهمیت ط
و اسلوب حرفی و تشبیه و از عبارت نیز نیافت آب لفظ پس خواسته بار اوده
تبدیل اللفظ لفظ یا بحر و سین که باعتبار عمل تلمیح آفتاب عبارت از و سبب
تخصیص و انتقاد و تحلیل و ترکیب و تشبیه که مقصود با تمثیل است تلمیح و تبدیل و
تمامی این اسم بیازده عمل است تخصیص و انتقاد و تشبیه و تراوت و استقامت ط
و تحلیل و ترکیب و تشبیه و تلمیح و تبدیل و تالیف تا نیا از عبارت از آن ماه پنجمی قاف
مسمی است شده چنانکه در اسم قاسم تعیین یافت و تعیین لفظ پس در نظر می که
مذکور شد و تمامی این اسم بدوازده عمل است تراوت و تلمیح حساب تخصیص و انتقاد
اهمیت است تشبیه تحلیل ترکیب تشبیه تبدیل تالیف اعمال حسابی
نخست اسلوب اسمی و آن عبارت است از ذکر اسم عد و سه
و اراوده آن عد و چنانکه در اسم معتدل است ایش است اید از عبارت حاصل
از آن ماه پنجمی مسمی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و اسلوب حرفی
و قاف مسمی خواسته شد بوسیله تراوت و تلمیح اسلوب حرفی و اسلوب حسابی و از
عبارت از آب سرکش مسمی است بوسیله تخصیص و انتقاد و اسقاط و از عبارت
نیز نیافت آب لام مسمی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب و تراوت
و تلمیح و انتقاد و تبدیل و اسلوب اسمی که مقصود با تمثیل است و تمامی این اسم
بره عمل تخصیص و تحلیل و حساب و تراوت و تلمیح و انتقاد و اسقاط و ترکیب

از آن ماه پنجمی لفظ او خواسته شده بوسیله اسلوب انحصاری و انتقاد و تشبیه و تراوت
و از عبارت از آب سرکش لفظ او خواسته شده بوسیله تخصیص و انتقاد و اهمیت ط
و اسلوب حرفی و تشبیه و از عبارت نیز نیافت آب لفظ پس خواسته بار اوده
تبدیل اللفظ لفظ یا بحر و سین که باعتبار عمل تلمیح آفتاب عبارت از و سبب
تخصیص و انتقاد و تحلیل و ترکیب و تشبیه که مقصود با تمثیل است تلمیح و تبدیل و
تمامی این اسم بیازده عمل است تخصیص و انتقاد و تشبیه و تراوت و استقامت ط
و تحلیل و ترکیب و تشبیه و تلمیح و تبدیل و تالیف تا نیا از عبارت از آن ماه پنجمی قاف
مسمی است شده چنانکه در اسم قاسم تعیین یافت و تعیین لفظ پس در نظر می که
مذکور شد و تمامی این اسم بدوازده عمل است تراوت و تلمیح حساب تخصیص و انتقاد
اهمیت است تشبیه تحلیل ترکیب تشبیه تبدیل تالیف اعمال حسابی
نخست اسلوب اسمی و آن عبارت است از ذکر اسم عد و سه
و اراوده آن عد و چنانکه در اسم معتدل است ایش است اید از عبارت حاصل
از آن ماه پنجمی مسمی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و اسلوب حرفی
و قاف مسمی خواسته شد بوسیله تراوت و تلمیح اسلوب حرفی و اسلوب حسابی و از
عبارت از آب سرکش مسمی است بوسیله تخصیص و انتقاد و اسقاط و از عبارت
نیز نیافت آب لام مسمی خواسته شده بوسیله تخصیص و تحلیل و ترکیب و تراوت
و تلمیح و انتقاد و تبدیل و اسلوب اسمی که مقصود با تمثیل است و تمامی این اسم
بره عمل تخصیص و تحلیل و حساب و تراوت و تلمیح و انتقاد و اسقاط و ترکیب

و تبدیل و تالیف اسلوب حرفی و آن اشارت کردن است بجزئی یا بیشتر و اراده
 عدد آن چنانکه در اسم او حکم کشت میداند از عبارت ازان ماه نمیبی الف مسمی
 خواسته شده بوسیله تراوت و تلیم و تسمیه انتقاد و از عبارت از آب سرش
 لفظ و خواسته شده بوسیله تنخیص و انتقاد و اسقاط و اسلوب حرفی که مقصود
 بالتمثیل است از عبارت نمیبی یافت آب میم مسمی خواسته شده بوسیله
 تراوت و انتقاد و اسقاط و تمامی این اسم بهشت عمل است تراوت و
 تلیم و تسمیه تنخیص و انتقاد و اسقاط حساب تالیف اسلوب احصائی و آن عبارت
 از ذکر احوال و اوصاف عددی و اراده آن عدد چنانکه در اسم قطب
 کشت میاید از عبارت ازان ماه نمیبی قاف مسمی خواسته
 شده بوسیله تراوت و تلیم و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی
 که مقصود بالتمثیل است و از عبارت از آب سرش طامی
 مسمی خواسته شده بوسیله تنخیص و انتقاد و اسقاط
 و اسلوب حرفی و از عبارت نمیبی یافت آب مسمی
 خواسته شده بوسیله تنخیص و انتقاد و اسقاط و تمامی این اسم
 بهشت عمل است تراوت و تلیم حساب انتقاد و اسقاط تنخیص تالیف
 اسلوب احصائی و آن عبارت است از ذکر عددی که حصر آن در عدد
 معین مقرر و مشهور باشد و اراده آن عدد چنانکه در اسم شاه کشت
 از عبارت ازان ماه نمیبی مسمی خواسته شده بوسیله تنخیص و اسلوب
 احصائی که مقصود بالتمثیل است و اسلوب مسمی و تلیم و تراوت و انتقاد و

از اراده آن که در اسلوب
 کشت میاید از عبارت ازان
 ماه نمیبی قاف مسمی خواسته
 شده بوسیله تراوت و تلیم و
 اسلوب حرفی و اسلوب احصائی
 که مقصود بالتمثیل است و از
 عبارت از آب سرش طامی مسمی
 خواسته شده بوسیله تنخیص و
 انتقاد و اسقاط و اسلوب حرفی
 و از عبارت نمیبی یافت آب
 مسمی خواسته شده بوسیله
 تنخیص و انتقاد و اسقاط و
 تمامی این اسم بهشت عمل است
 تراوت و تلیم حساب انتقاد و
 اسقاط تنخیص تالیف اسلوب
 احصائی و آن عبارت است از ذکر
 عددی که حصر آن در عدد معین
 مقرر و مشهور باشد و اراده آن
 عدد چنانکه در اسم شاه کشت
 از عبارت ازان ماه نمیبی مسمی
 خواسته شده بوسیله تنخیص و
 اسلوب احصائی که مقصود
 بالتمثیل است و اسلوب مسمی و
 تلیم و تراوت و انتقاد و

کشت میاید از عبارت ازان ماه نمیبی قاف مسمی خواسته شده بوسیله تراوت و تلیم و اسلوب حرفی و اسلوب احصائی که مقصود بالتمثیل است و از عبارت از آب سرش طامی مسمی خواسته شده بوسیله تنخیص و انتقاد و اسقاط و اسلوب حرفی و از عبارت نمیبی یافت آب مسمی خواسته شده بوسیله تنخیص و انتقاد و اسقاط و تمامی این اسم بهشت عمل است تراوت و تلیم حساب انتقاد و اسقاط تنخیص تالیف اسلوب احصائی و آن عبارت است از ذکر عددی که حصر آن در عدد معین مقرر و مشهور باشد و اراده آن عدد چنانکه در اسم شاه کشت از عبارت ازان ماه نمیبی مسمی خواسته شده بوسیله تنخیص و اسلوب احصائی که مقصود بالتمثیل است و اسلوب مسمی و تلیم و تراوت و انتقاد و

عبارت از آب سرکش الف مسمی است شده بوسیله تراوت و انتقاد اسقاط و از
 عبارت نمینا فیت آب نامی مسمی است شده بوسیله اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط
 و تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص حساب تلمیح تراوت و انتقاد اسقاط تا
 اسلوب رومی و آن عبارتست از اشاره کردن بعضی از ارقام هندسی بوجهی
 که درین انتقال نماید بعد و گو که آن رقم برای آن عدد تعیین یافته است و این
 قسم بیرون نیاید ازین رساله اعمال تکمیلی سه است تالیف و اسقاط و قلب
 تالیف عبارتست از جمع کردن اجزای متفرقه و این بر دو قسم است قسم اول
 اتصال و آن عبارتست از بهم پیوستن اجزای ظریفیت و منظر و فیت
 چنانکه در اسم کاشش کشت امید انم پوشیده نماند که از عبارت نمینا فیت
 الف مسمی است شده بوسیله تخصیص و انتقاد و از عبارت سرکش و نمینا فیت
 تقدیم کاف خواسته بر الف حاصله بوسیله تخصیص و تحلیل و تالیف اتصال
 که مقصود بالتمثیل است و اسقاط و او کرده شده از لفظ شو که تبرکستین
 کاشش و عطف حاصل شده بوسیله انتقاد و تمامی این اسم پنج عمل است
 تخصیص انتقاد تحلیل تالیف اسقاط قسم دوم استخراجی و آن عبارتست از اجتماع
 اجزای دخول بعضی و بعضی چنانکه در اسم شعیبد کشت امید انم پوشیده نماند
 که از عبارت ماه پرغ لفظ سعی خواسته شده بوسیله تخصیص و اسلوب انحصاری
 و تحلیل و تالیف استخراجی که مقصود بالتمثیل است و از عبارت تاب نمینا فیت از آب
 سرکش و الف مسمی است شده بوسیله تخصیص و انتقاد و اسلوب حرفی و قلب و اسقاط
 و تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص حساب تحلیل تالیف انتقاد قلب اسقاط

عبارت از آب سرکش الف مسمی است شده بوسیله تراوت و انتقاد اسقاط و از عبارت نمینا فیت آب نامی مسمی است شده بوسیله اسلوب حرفی و انتقاد و اسقاط و تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص حساب تلمیح تراوت و انتقاد اسقاط تا اسلوب رومی و آن عبارتست از اشاره کردن بعضی از ارقام هندسی بوجهی که درین انتقال نماید بعد و گو که آن رقم برای آن عدد تعیین یافته است و این قسم بیرون نیاید ازین رساله اعمال تکمیلی سه است تالیف و اسقاط و قلب تالیف عبارتست از جمع کردن اجزای متفرقه و این بر دو قسم است قسم اول اتصال و آن عبارتست از بهم پیوستن اجزای ظریفیت و منظر و فیت چنانکه در اسم کاشش کشت امید انم پوشیده نماند که از عبارت نمینا فیت الف مسمی است شده بوسیله تخصیص و انتقاد و از عبارت سرکش و نمینا فیت تقدیم کاف خواسته بر الف حاصله بوسیله تخصیص و تحلیل و تالیف اتصال که مقصود بالتمثیل است و اسقاط و او کرده شده از لفظ شو که تبرکستین کاشش و عطف حاصل شده بوسیله انتقاد و تمامی این اسم پنج عمل است تخصیص انتقاد تحلیل تالیف اسقاط قسم دوم استخراجی و آن عبارتست از اجتماع اجزای دخول بعضی و بعضی چنانکه در اسم شعیبد کشت امید انم پوشیده نماند که از عبارت ماه پرغ لفظ سعی خواسته شده بوسیله تخصیص و اسلوب انحصاری و تحلیل و تالیف استخراجی که مقصود بالتمثیل است و از عبارت تاب نمینا فیت از آب سرکش و الف مسمی است شده بوسیله تخصیص و انتقاد و اسلوب حرفی و قلب و اسقاط و تمامی این اسم بهفت عمل است تخصیص حساب تحلیل تالیف انتقاد قلب اسقاط

با تمثیل است با ماله لفظاً و تحویل اسم ثانی کرده شده و تمامی هر یک از این دو اسم
بشست عمل است یعنی از تقاد و حساب و نقاط و تحلیس و ترکیب و قلب و تالیف

قطعه تاریخ تصنیف رساله افلاک کوهی

از نوی غرابت آمدش نادره نام
ز انست که شته نه جو حس است عوام

این نسخه که ساخته ز یک بیت تمام
بنوشت ز ماده ششرت تا بخش

قصید مولانا صهبائی در مدح میرزا فتح الملک بهادر ولیعهد شاه دہلی

جسم پاکت نور بخش چشم جان آفتاب
منظرت کی می توان گفت آسمان آفتاب
چون کبوتر هست چه شایان آفتاب
فرّه خاک درت هست شان آفتاب
فعتت چون می باطل شد گمان آفتاب
کنج با قوت و گهر باشد به کان آفتاب
جز سیجا کس نباشد رازوان آفتاب
فرّه غیر از آفتاب کس نشان آفتاب
کس نگرود پیش ویت مدح آن آفتاب
فرّه از خاک درت یابد بخوان آفتاب
آسمان هر دم کشد سویت عنان آفتاب
درین حفظت بعالم شد ضمان آفتاب

ای ضمیرت پر تو فلک بر مکان آفتاب
صبح که ز لویان رخ تابنده بنیالی بخلق
در دیار جاہ تو کز چشمم دهر ایمن بود
بسکه هر دم از فرغ روی تو یابد ضیا
آفتاب اندر بلندی خویشتر ای ستود
از کف دست سخامی عالم آرایت مدام
جز لبست آن کسیت کز راز دولت آگود
عالم از لطف تو سوسیت جزیره آرمی نماید
عالمی از بر تو روی تو کنج لوز یافت
بسکه بخشش نعمت نور از رخ خود بیدار
کور راز انسان کسومی عاوه قائدی شوند
تا جبرش از باد و آفتاب نماید گزند

<p> نور رایت گزنی اوی مان آفتاب وقت طبعت کن گز استخوان آفتاب حرف و حجت فیده هم و در زبان آفتاب چشم پوشی کی بود از زده شان آفتاب محر رایت شاه باشد در جهان آفتاب صبح می چنید گلی از بوستان آفتاب سنگ انعام گوهر مرغ خوان آفتاب کان اگر باید بگهر باید ز کان آفتاب در حق نایب فوره هرگز مهربان آفتاب هم دعا هم مرغ بر دم بهر جان آفتاب کامران روزگار و سکران آفتاب جنس بالا دست نبود در دکان آفتاب از ضمیت شد ضمیر مهربان آفتاب این کرم کی داشت دست منیلین آفتاب آن کرم کو بر صدق باشد ز خوان آفتاب پرده دار آسمان پاسبان آفتاب </p>	<p> مایه اوی کی مصون می ماند از دست کسوف از زرش یک فوره ناید در خود فعل فرس من کیم تا نقش بدست او انم رسم کرد پر تو لطف از من سرگشته کی داری دریغ همچنان کاند ججهان اختران شاهست مهر چمیده هم از باغ اکرامت گل و نه بود عجب چون نباشم شکر گو می منیض تو هر گه بود عالم اریا بد کمال ز منیض تو یا بد بلی انچه با من کرده از مهر و در عالم نکرده تا کن لعل و زر و گل و در که و کان و چین من دعا و مرغ فتح الملک گویم کو بود گر بیازار ضمیت دست نکشاید بتیغ چون نکویم شکر احسانت که بر خوان فروغ دیگران را از طفیلم داده خوان بوال این کرم هم بر کرم باشد که جز بهر طبیعت بر در ایوان او باد ملازم روز و شب </p>	
	<p> با و خاک آستان و فوره خاک رهش بهر کاب آسمان و همچنان آفتاب </p>	

نتایج افکار

بسم الله الرحمن الرحيم

خام طبعیهای خیالات بهره صهبانی حیرت ساز انجام را گاهی برین داشت که به تحریر نیمی
 یا انشائی نظمی خاطر رسیده را در دام شغلی اسیر کند و گاهی بران آورد که رساله در فن عرض و قافیه
 و مجال و صناعت معما بیادگار گذارد و شرح و حواشی برکت مشاوه فارسی و تعلیق بر رسائل
 قواعد صاحب زبانان عجم نگار و اکنون بران بیست که طرح بیاضی ریخته فکر گریبان سیر را در
 مجبور کند که هر چه بر و راز مننه در خاطر خطور کند و در دل عبور نماید برین اوراق نگاشته آید تا در
 اوقات توخوش خاطر و ترو طبیعت اندکی و بازی خود را مشغولی بان اتفاق افتد منگه مجبور به طبیعت
 و اسیر خویش ام ناگزیر و رفتی چند را که چون روی نیکوان از سواد خط ساده بودند شیرازه بستم
 و دستخوش خامه و بیان کردم اگر دستگیری توفیق و سازگاری فرصت بد کند نتایج افکار
 خودم در ضمن این اوراق نوشته آید تا هرگاه بحشم روشن سوادان در آید و وضع گردد که بهره کار
 خیالات خام چه سود آنچه و نتیجه چه مانع و لیا بر روی کار آورده چون انیمه از نتایج افکار من است
 آن را نتایج افکار نام گذاشتم بد اگر مقدمه طویلی دست زده خامه گشت سر سخنش فصل
 و گرنه بلفظ تنبیه نگاشتم بالله التوفیق و بهر حقیق فصل جریان قواعد معانی هم در لفظ صورت
 بند و هم در عیسر آن ثانی مثل چشم بد و انگشت نگو سار فرا پیش داشتن و اندیشه بر استخراج
 اسم عثمان گذاشتن و زلف را در دهان با دندان نزدیک نهادن و سبابه را با ابهام بند کرده
 پیش و طی جادادن و از دندان سین و از زلف لام و از دهان سیم اراده نمودن و از حلقه

هر دو انگشت به صفر و از انگشت سوم بالف راه کشودن و این هر دو را بملاحظه هندسه ده یا
 گمان کردن و اسم ششمی بر آوردن و بقدر و دهان مکرر اشاره کردن و بسوی اسم امام راه سپردن
 و قریب دندان سه انگشت نگویند علم ساختن و بملاحظه مراتب سه گانه عدد و حرف سین طرح آسم
 قیاس انداختن و اول دایمی تفصیل است و برابر باب فرست و اصحاب کیاست مخفی نخواهد بود
 که لفظ نیز عام است خواه یک کلمه باشد چنانکه بعمل تحلیل ملاحظه معنی جزو ثانی و تالیف جزو ثالث
 با اول لفظ برادر در طالع کردن و خواه زیاده از آن و این نیز اعم است از آنکه کلام باشد یا
 غیر کلام ثانی چنانکه از خشنخاش و آنه به تحلیل خشنخاش بسبب جزو ضمیر میباشند شین معجمه اخیر و تبدیل
 خای معجمه برادف و آنه اسم حسبت شگافتن و از پایداری و حاجی محمد به تحلیل یک بسبب جزو مستقل
 و تبدیل الف بلفظ رمی و به تحلیل دوم بدو و جز از هر دو جزو ترکیب و ترکیب میم بلفظ رمی و
 و حمد در یافتن و اول نیز اعم است از آنکه نظم باشد یا نثر و این هر دو قسم با شمل باشد بر معنی تری
 الفاظ غیر معنی معانی که اگر اندیشه از اراده صنعت زائل باشد لطافت اسلوب الفاظ و رشاکت
 حسن معنی آن نظر تامل را از جلوه شاهدان نیکو شامل سیر تواند ساخت جو رنگینی گلزار عیار
 و تازگی بهارستان مضمونش چشم خیال را از سیر خیابان گلشن به تفاعل تواند انداخت
 این گونه معیبات منظوم چون کواکب ثابتة از حد حساب بیرون و از اندازه شمار افزون
 اند و رساله های این صنعت مثل نتایج طبع جناب کرامت انتساب حضرت سامی مولانا
 جامی و فخر خانوادۀ سخنوری میر حسین نیشاپوری و کتاب بلاغت نصاب جلال مطرز و
 امثال ذلک در نظر شوق پرستان خرمن خرمن ازین جنس انبار کرده یکصد و پنجاه
 بیش رباعی معجای نود و نه اسمای باری غرامه که بزبور استمیه جواهر منظوم محشی و صد گزیده
 جمال و هزار غنچ و دلال از پرده اندیشه این آرایشگر زلف شاهدان معانی جلوه ناماست

در رساله کنجینه رموز در حل یک بیت که باشتمال صنایع عجیبه و بدائع غریبه این صناعت از
 هجرت خیال این بی بضاعت جلوه گر آمده این هر دو برگرانایگی این کم مایه شاهد عدلی
 است که زبان منکران را بیک حرف گلوگیر و هم جواب دندان شکن در کام و دهان شکسته
 وقتی دور باسے معانی نام سعادت یار کا مگار نونهال گلشن جوانی ثمره الفواد آمال و امانی
 زبده شانج اقبال و دولت هرز این معروف بلا لاجی بندت که نهال عمرش در خیابان
 دوام بار و رباد از تر طبیعت فویر صهبائی برآمده چون لطف عبارت و حسن معنیش طبع
 شوق پرستان از دست می برد + و خوبی جریان قواعد معانی گریبان اهل شوق می دروخت
 بی اختیاری هرزه چلنگی در اخفایش چاره ندید و آن شبیه مزجات را بر عم شمه کان و شایم
 شینه عدن در رشته کشید رباعی اول آئینه چو طرح کرد کلفت انداخت + یکچندان
 جلوه با تو خوش پرداخت + خود را صیقل زدوم صفا افزودم + تا آخر صورتش را آئینه خست
 حله اشارت بلفظ تا آخر بسوی الی آخره است و بدان آن مراد گشته که بحیث اختصار عدا
 آن فسر داده اند و صورت آن بچشم تازی است هر گاه آن صورت آنی را که مراد آن
 خواهد بود آئینه سازد و لامحاله اندرونش خواهد درآمد رباعی دوم دل جوید کام از دهان
 و نقش + وان زلف سیاه میشود را بنش + امی دل کن لایه خود بان زلف سیاه
 + تا خود را افکند جدا از منش + حله لایه خود گفته شد و بکنایه لایه دیگر خواسته آمد
 بقرار دادن ثانی مصفت اول و تحلیل آن بدو جزو اسقاط به از اول بعرضه شافیه و تمه
 آن بلام که زلف عبارت از آن است تا ایضا یافته چون در معنی شعری فاعل افکند زلف
 است جیم لفظی ناچار دست داده و حرفت همیشه فعل اسقاط از آخر آن راه دوری
 کشاده چون سر رشته شوق سخن باین حد کشید و شوق مستمعان سخن فهم بجایت رسید

خام طبع برای نزوق تحسین دامن دای گرفت که یکدوم معمای دیگر بر صفحه اظهار گذارشته کاغذ
 ساده را از رنگ آبی بر روی الوان معانی رنگ از رنگ مانی و غیرت کارنامه هزار نماید تا اگر بر
 عنان شبیدیز قلم درین وادی گسیخته کرد از جولا نگاه سخن می آنگیزد تا روشن گردد که از پرده
 این عبا جلوه که دام شهنسوار عنان گسیخته و از دامن این صحرای وحشت که دام آهوزنگ
 شوخی ریخته از آنجمله ربای است که از شکاف هجوع الفاطش لیلی سیه جوده نام نامی و اسم
 گرامی رنگ چهره چشمت صیقل آئینه شوکت نشسته باده اقبال سرخوش خنده جابه و جلال
 مخور خود آرایهای هوائس سخن نظر باز جلوه ابکار معانی روشن طراز مسند دولت بیخا ته بند
 که امر در سر زمین پنجاب از آبیاری میر آب اقبال پدر و الا تبارش بر سر زمینی زمین و زینی
 گلشن ناز و ارد جلوه کرده بزنگاه باده پرستان مصطفی نازک خیالی ساغر مستیهای کراه
 می پاید رباعی آن رنگ که اصل رنگ و بو با همه اوست + گردانگری عیان زهر رنگ
 و بوست + آن اصل نمود شکل خود از زهر سریع + تادل در نه فلک بفکر تک و بوست +
 حله مراد از اصل پنجست و خود عمل کنایه باز واسطه تحصیل پنج دیگر گشته و آن از محصول
 اول حرف خامی معجز خواهد بود که مصحف آن جیم تازی است و لفظ اول باعتبار تراوی
 بقلب یعنی متقلب زبان زده از باب این صناعت است چون است که متقلب است
 در نه در آید تا آن پرده از رخ بر کشاید و ازین جمله اند این رباعیات که طبایع و قوادربای
 فروهیده فرو از کیای دانش گستراد است آویز تحصیل مسرت الصدرا نید با ستم عمر
 خورشید ز شرم نه گریز چه کند + خاکی بسیر خویش نه بیز چه کند + در پیش رخ مهر فریب
 می چرخ + گراز سر خویش بر خیشند چه کند + حله هرگاه لام مکتوبی که همانا مراد از آن است

تمام عددی باشد از سرخوشی که باعتبار قاف خواهد بود بر خیزد از صد نهاد ماند و باین
حروف اسم مطلوب نقش ظهورش اندک با اسم آدم زاهد گوید حدیث و غلام کبیر + هر دم زین
حرف میکند گو شوم کر + تا چند ز گفت گو گو بود کت گیر + زلفین و لارام نشین لال در حلقه
زلفین عبارت از دال و لام ملفوظی است چون هر یک از دال و لام مقلوب شود لاد و
خواهد گشت و بعد از تخیل اول در ام و ترکیب آلف بر او میهم نشین لفظ آرا امر از آوردن
و آرا آمدن و نشین نمی آید نشین بدست آورده و بلفظ آ و نشین هر دو خطاب بلفظ لا
و بلفظ آ خطاب بلفظ ط ب کرده یعنی زلفین دل که لاد و مال است بیارای مخاطب و امی لفظ
لال بیا و در لا و مال نشین و هر گاه لال یعنی لام اول و لفظی که بعد از میم است و لام ثانی
از ان ماده استقاطی با اسم مطلوب بعرضه شتاب با هم صدرت ادا من وصل یا ر شد از
از دل همه تاب رفت و از دیده صفا + تا راست شدت کار چشم ز سر شک + پیشش دل
بر خود نماز بر جا حله چون لفظ ناک است شود کمی که بسبب اتصال سر فوقانی با خود دارد و مرتفع گردد
پس تمامها بشکل الف بر آید و هر دو نقطه دو صفر میبوی یک نماید که صورت رقم صد است و
از ان همین لفظ صد خواستاید و دل ابر موحده است و عقل ششمیه مراد از ان باست و بوا
لفظ خود باعتبار مؤدای دل مقلوب با آرا ده شده که آب است چون از ابراب نامد رای ممل
مکتوبی بدست افتد با هم سراج آن ماه که بوده ام ز وصلش ناکام + اکنون که بوسه می فرستد
به پیام + عمری بر باوه و ششم دندان لیک + آخر زان باوه یا فتم قطره بکام + حله مراد از
باوه سراج است و از دندان سین پس عمل تا لیت سراج حاصل شده و حرف آخر از ان چون
قطره بکام خود یا بد نقطه اندر و نشن خواهد بود و آره و از انجا که نقطه اندرون دائره حای جسمی یابد
لفظ کلم بسیار مناسب قناده میر حسین معالی طالب تراه که صیت کمالش کور گنبد فلک گوش

صحیح بیان فلان اعلیٰ چه جای خواب آلودگان غفلت خانه دنیا کر ساختن عملی او از آنکه اسم محمد مومن است
 ازان استخراج یافته و در تمام این همه عبارات طولانی یک اشکارت کافی برآمده گویند و گفتند
 در حضور قدر شناس کملائی عمده حضرت مدوح خود آن رباعی گوشگزار نمود و صلا این سخن
 در او من سامعه انبار کرد که پیش ازین شک در کرامت میر راه اعتقاد مینمود اکنون این شایع
 ازان خس و خاشاک پیراسته گشت و هویدا رباعی در مدح ذنای شاه همیشه مکان مهند
 سلطان فلک سریر و ارامی جهان + گردون لوجی نوشتگامرای وا + خورشید نهاده دل
 بمرحرف ازان حلقه بعد از تحلیل لوجی و تبدیل گر که لوجی عبارت ازان است به لفظ لوجی و قلب
 ای حدون یا بدست آمد چون خورشید دل خویش به حرف آن نندان اسم تمامی پذیرد با
 تفصیل که شمس میم را بر هر یک از حائاتی یا ای تخیالی بنهد و ز قلب خویش بر الف گذارد و شب
 صحرایی که صفت پای با جان مجافل و استی گشتری از نسبت تکلفش سر یافته همین تتبع آن جناب
 کلمات انتساب این گویند معانی یافته با اسم مجید که نام بلند مقام خداوند و مولای مابندگان چون
 و علامت و این رباعی از جمله معنیات نود و نه نام حضرت منعم است که نظر بلند نگاهان رصدگاه
 بیش از هر شمس تقویم کوب معانی شناخته و هویدا رباعی ساقی همه کس را دهد از
 می جره بدگیر و پیش جهان پیایی جره + آشفته خم شده دل از جمله شهر + هر طائفه یکیک
 کشد از وی جره حلقه آشفته لفظ دن که مترادف خم است لفظ است و جمله ایام شهری است
 و دل باعتبار لفظ شهر پای هوز باشد چون عدد آن نازی برود بست کویج ماند و رقم آن که
 خواهد بود که ما نحن فیست و این حرف دو طائفه اند اولاً عشرت و ثانیاً احاد چون هر یک
 یکیک از خود یکشد عشرت یک عشر و احاد واحدی از خود خواهد انداخت پس از نون تیمم و از
 و آن تیمم و از کاف یا و از و ال صورت خواهد گرفت تا غیر از معنی معانی نقدی در او من

اندیشه نیفتد از آنجا که طراز او من این اسلوب و نظر جمال آریان شاهد و لحاظ مسی حسن و معجز
 تبار و طبیعت آشفته سر این بهیچدان را کم بدان سر سروس و آمده و چون خوشیستن راز پیر و
 جاده آن پیشوایان راه این سلوک دانسته آوازه تتبع آن گوی بیان میدان کمال بعلم و تقاض
 در میان انداخته گامی نعرضه این سیاق بیشتر بر تقلید حضرات بابرکات لایسما مقصد اسے
 کونین میر حسین و پیشوای سالکان جامی علیه الرحمۃ و الغفران بکار برده تتبع ایشان راز و سفر
 این طریق ساخته و نیامی نظم معمار و طرح جریان این قواعد بر منطقی که دست زده فکر و اسلوبی که
 خاص اندیشه این رنگ معانی ریختگان است انداخته آما چون گاه گاه دیده شد که در ضمن
 بهار آرائی گلزار معنی دست نشان بنالی چند که نور برش آگدیش چاشنی لفظ و معنی نباشد نیز تریب
 یافته گلشن فکر این چمن پیرایان است و آن نیز سیر سبزی که ماشای حسن برشته اش
 رنگ زمر و کمنه حسن سبز و خطان راجزنگر و کعبه و رنگ آئینه رخسار نتوان نام برود و
 قاطع این دعوی و برهان ساطع این مدعا معیبات آن سرگروه طوائف انام در بیانوش
 مصطلبه جام که کاین بعضی از رسائل مصنفه اش از غرس این نو باوه های گلشن قدسین گلزار
 جان و روضه رضوان ناز و دایره از جمله آن این معاست از حلیه حلال که گوانگله پیر این
 حور از روان خانوادہ فکر بل بند شاما کچہ عرائس بکر شاید تی حسن سیما سمایان نگار خانہ غیب
 خازنه من رویان تماشا گاه قدس بایده می که پرسش نامش نمی توانستم + همین که در
 زرخ بر گرفت دانستم + اسم عمر و این چون خورشید و ماه از افق این بیت بر می آید و حل
 آن بر بیضه ریت چهره کشاید که زلف هم عبارت از لام است و هم کنایه از دال و انتقال از
 برود و بسوی عدد او دست پس اگر سی از صد و ور کرده آید که عدد قاف قرست یا چهار از
 پنج کلمه کرده شود که حاصل های لفظ همین است صورت هر او از منظر سواد و عبارتش جلوه نماید

و این معماست از رساله که تقریب غزلی مشعر بر استخراج اسم شاه سلطان حسین القابش ریخته
 زبان خامه گوهر باروست رباعی حضرت بهار جان ارباب هنر + گر برگ مراد خوش است
 آنجا بگذر + در گلشن ثانی طلب اول گلبن + وز شاخ دوم بهستم برگ نگر + مخفی نماند که
 بنای این معما بر وضع جفر کبیر نهاده اند و در خانه کبیر سطر دوم از صفحه اول جزو دوم و
 استخراج اسم داده تفصیل این اجمال رنگ زدای آئینه تو هم است و پیدائی سر رشته سرم
 تماشاگران نیزگی آن بھارستان دریافته باشند که پیش دستور شناسان قانون حسابش
 چنان قرار یافته که از الف تا حرف آخر اجد به حرف بیک عدد پیش از سابق باشد چنانکه پیشین
 معجم است و هشت نشان میدهد و نیز چنان مفید گشته که تمام نسخه است و هشت جز باشد
 هر یک نشان از حرفی از حروف اجد و هر جز است و هشت صفحه و هر صفحه است و هشت سطر
 و هر سطر است و هشت خانه و هر خانه چهار حرف که اول آن حافظ مرتبه جزو دوم حافظ مرتبه
 صفحه سوم حافظ مرتبه سطر و چهارم حافظ مرتبه آن خانه خواهد بود و آباد گرد و شلا هر گاه ملاحظه کنید
 دهن اندیشه کشد نظر بر مراتب مذکوره در خانه چهارم از سطر سوم صفحه دوم از جزو اول محل
 اقامت آراسته باشد همچنین قرشت در خانه است دوم از سطر است و یکم صفحه استم از جزو
 نوزدهم بھار جلوه خویش پیر بسته در صورت هر گاه بر روایت حروف اسم مطلوب که در
 اثنای اشارت معانی بر جاوده استعاره گامزن است نظریست بر گماند بای موحده و اهل
 و موحده دیگر و رای مملو و خیر و امان تفکر خواهد گشت این کور سواد و بستان استفاده و
 چاشته خور موافق استفاضه بجبت آنکه بهر بانه سری در خانه علم آن چابک رمان مدرسه فضل
 می و زود تا حرفی بر بیاض استعداد ناقص مرسوم شود که در نظر انصاف پسندان عیب پیش
 اگر صورت چین و تاشیل از رنگ فریب نقش بازار گارش بخورد و مرقع صورت کار بند

و پند ساده این قرطاس سر جلد زیبا ضامن برین فریب و سر لوح دیباچه فروز زیب
 تواند انگاشت و بهر جلد چاشنی از الوان نغم آن خوان سالاران خوان پایه هنرمی برد تا زله از
 چاشکدان قابلیت فراهم آید که در دیده نمک چشان موافق استعداد اگر لذت مانده و در کاظم عیسین
 عراق یاد و من و سلوا در مذاق کلیم کلامان عجم نه بخشد مایه سپهری موس پرستان این تیره
 زمین دوای بی نیازی کشکول این سفینه تواند داشت گل گل از هر چمن فراهم کرده بگلستان
 می ستاید و ریزه ریزه از بهر مانده بهم آورده خوانی جدا گانه می آید از عالم همان معمار باغی دارم
 که هر عصرش کنی از ارکان چهار گانه جسم سخن و عنصری از عناصر فن است رباعی جفری چه
 بر آه جستجو بیابی + هر سوپی نام یار من بشتابی + در صفحه ساوش الف هشتم سطر از خانه چنان
 مراد می یابی منظور بیت ثانی مشرق آفتاب اسم سامی و نام نامی او حد است که طریقه استخراج آن
 بر ناظرین ضابطه اولی پیش افتاده تر از نقش قدم است هر گاه بگذر قافیه بر جاده پی سپر
 بدرالدین چاچی اتفاق افتاده عالمی بنظر درآمده که فردی از افراد آن چون صورت پرستان
 معنی ناشناس از فیض باطن بهره اندوز و چون ظاهراً رایان باطن خراب از نور معنی محال فرود
 نبوده سنکه جرعه از جام فیض شامل در پاکشان مصطفی کمال برده ام و دردی از سائر
 انعام بجز نوالان میگردد فضل خورده و خسته با طعم بر خورد که دات الفاطش راستان آهو
 شکار و دو اثر و روش راحله دوام صیادان سینه کار گمان بر دم چه با وصف آنکه نظر معانی
 آن بزرگوار از حلیه معنی شعری یک قلم عاری است جریان قواعد معالی سراسر از چشم افتاده
 بلند نگاهان و الا نظر و از طاق دل افکنده عالی پایگان کامل هنر افتاده هر چند اقتضای
 مقام و رعایت سستیغای مرام دامن دل می کشید که بید و شا بد عدل از دیوان آن بیدارگر
 جهان این فن برضه آرد اما عاقبت بینی اندیشه احتیاط پیشه دامن دل کشیده نمی گزارد که

آشنای زیوب دامن بر خاکدان هستی افشاندگان متهم از تکاب نصیبت نماید لیکن اقتضای مقام
 و خواهرش گزارش مرام بحرف چرب و شیرین چند که در با تراز گوهر افشانیهای لب و لبران
 خاطر فریب تواند بود و امی در راه من هیچ خرسند شو گسترده بفریب اینکه مقصود از تحریر آن اظهار
 مقاسد و ابراز مقابح آن انزو اگزین سردا به عدم و گوشه نشین تا بنجانه فناست بل عنان
 گردانی بصیرت دوان وادی گم کرده راهی است ازین راه پر پیچ و خم و جاده پر شیب و فراز
 با قحام این خلاب جای خراب آبروی سعی افکار ریخته به بیحاصلی اوقات مورد سزای نشانی
 ارباب حدت طبع و در خور نکوشش صاحب نظران روشن فکر گردند خواهی نخواهی بر سر آفت
 این آورد که زبان خامه کوتاه خانه را درین سخن سرائی دراز کرده چندی از ان ترس و شیرین
 آشنای کام پوش گرداندا گزیر و دعوت فزه چشان موافق شوق و مهمانی چاشته خوران
 چاشکدان ذوق صریخامه را صلامی میزبان و صفی قرطاس را او ستار خوان گردانیده
 بدستچنت استعدا و کرمانه آن بلند همت الوانی چند ترتیب می دهد هر تلخ و شور می که در
 آشنای چاشته این نعمان شکایت بی مزگیها بر انگیزد امید که تمت بی سلیکیها بر خوان سالار
 کلک من نگذارد **س** بر گیر یک را بد و در چارگی کن + وزنه نودش جانب دو چل گذر افتد
 + محصل معاین عبارت است بر گیر می را و در جام کن و از پنج انگشت او را جانب دو
 لب گذر افتد اما حل آن بدین گونه نظر از دامن تحریر و نگار استین تقریر میگرد که از یکی با سلوب
 حرفی میم و از ویامی تخمائی مراد داشته و از چارگی جام خواسته بدین طریق که از چارفظ
 جا گرفته ازین که حیم و الف چهار باشد از یکی میم پنجمی که بر تو اشارت هم اکنون بران تافته و چون
 حاصل نه پنجاه و پنج است از ان لفظ پنج میخواهد که حاصل این هر سه حرف با عدد سابق مساوی
 است و چون حاصل هر سه حرف نود و شصت است نظر با شکر انگشت قصد میکند و هر گاه